باطراحی نوشته از ابیات و متن های برگزیده هر برنامه،
سعی می کنیم به نحوی قانون جبران را درباره گنج حضور
و آموزش هایی که دریافت داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش

مولانا

مجموعه ابیات و نکات برگزیده

www.ParvizShahbazi.com

قبل از ورود به این جهان ما از جنس عدم،
از جنس خدا، از جنس هشیاری هستیم،
چهارتا خاصیت عقل، حس امنیت،
هدایت و قدرت را از خدا می‌گیریم. وقتی
وارد این جهان می‌شویم، شروع می‌کنیم

به شکوفا کردن استعدادی به‌نام
فکر کردن، به‌وسیلهٔ فکرمان چیزهای مهم
و حیاتی زندگی را که به بقای ما کمک
می‌کنند می‌شناسیم، مثل اعضای خانواده،
پول، بعضی باورها یا هرچیزی که

فکر ما نشان می‌دهد، پدر و مادرمان
و جامعه آن‌ها را به ما یاد می‌دهند،
درنتیجه ما با آن‌ها همانیده می‌شویم.
همانیدن یعنی تجسم ذهنی یا فکری
چیزهای مهم در ذهن و

تزریق حس وجود به آن‌ها، که این کار سبب می‌شود مرکز ما که قبلاً عدم بود، از جنس جسم بشود، چون فکرها و همچنین باورهای ما جسم هستند، هر باوری از جنس جسم است.

من‌ذهنی چگونه تشکیل می‌شود؟

وقتی مرکز ما همانیده است،
چهار خاصیت حیاتی و زندگی‌بخشِ عقل،
حس امنیت، هدایت و قدرت را از فکرهای
همانیده می‌گیریم. دراثر گذشتن از

فکرهای همانیده که مرتب تغییر می‌کنند، یک تصویر ذهنی پویا به‌نام من‌ذهنی درست می‌کنیم که مرتب تغییر می‌کند و دراثر فکرهای مثبت یا منفی، بزرگ و کوچک می‌شود. من‌ذهنی با بزرگ و کوچک شدن،

مهم و غیرمهم می‌شود. بستگی به این دارد که مردم چه می‌گویند، چه واکنش‌هایی نشان می‌دهند، با بزرگ و کوچک شدنِ من‌ذهنی، حال ما هم مرتب تغییر می‌کند، پس حال ما در من‌ذهنی بسیار متغیر است.

انسانی که من‌ذهنی دارد، مرتب حالش تغییر می‌کند، هشیاری جسمی دارد و در زمان گذشته و آینده زندگی می‌کند که به آن زمان مجازی می‌گوییم، این تصویر ذهنی که اسمش را من‌ذهنی

گذاشته‌ایم مجازی، ساخته شده از فکر
و در زمان زنده است، زمان تغییرات
من‌ذهنی را نشان می‌دهد، پس
من‌ذهنی در زمان مجازی زندگی می‌کند
و زمانش حقیقی نیست.

دوجور زمان داریم، یکی این لحظه است که ما می‌توانیم از جنس بی‌فرمی یعنی از همان جنس بشویم که قبلاً بوده‌ایم، درواقع ما جنس اصیل داریم و می‌خواهیم به آن جنس اولیه تبدیل بشویم،

اما وقتی مرکز ما همانیده است و من‌ذهنی داریم، یک جسم مجازی هستیم و در زمان مجازیِ گذشته و آینده زندگی می‌کنیم که این حالت ما خاصیت‌های بسیار مخربی دارد.

گنج حضور

من‌ذهنی جز بی‌بهرگی و بی‌حاصلی چیز دیگری ندارد. بی‌بهره است، برای این‌که اگر با عقل ناقص من‌ذهنی که با هشیاری جسمی کار می‌کند، بیاییم بچه بزرگ کنیم، هرچه زحمت بکشیم هم نمی‌توانیم

فرزند خوبی تربیت کنیم. اگر با من‌ذهنی بخواهیم با همسرمان رابطه برقرار کنیم، درنهایت به جنگ و دعوا ختم می‌شود، بنابراین به بی‌بهرگی و بی‌حاصلی من‌ذهنی بیشتر پی می‌بریم.

مولانا می‌گوید، اگر شما براساس چیزها من‌ذهنی درست کنید، هشیاری جسمی خواهید داشت، در این حالت دل اصلی‌تان که از جنس عدم،

از جنس خداست، بی‌بهره و بی‌حاصل می‌شود، هر فکر و عملی می‌کنید، منجر به درد و تخریب خواهد شد. پس نتیجه می‌گیریم که این بافت نمی‌تواند

برای همیشه ادامه داشته باشد و شاید تا ده‌دوازده‌سالگی کافی بوده، بنابراین ما باید مرکزمان را دوباره عدم کنیم، تا من‌ذهنی متلاشی شود.

اگر مرکز ما از جنس من‌ذهنی باشد، خرابکاری می‌کنیم، به خودمان و دیگران ضرر می‌زنیم، پس به‌جای فضابندی، فضاگشایی را انتخاب می‌کنیم. فضاگشایی یعنی شما به‌جای این‌که به چیزی که

ذهن نشان می‌دهد توجه کنید، به دل اصلی‌تان توجه می‌کنید. به‌عبارت دیگر آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد و فُرم دارد، برای شما دیگر مهم نیست، چون قبلاً مهم بوده آمده مرکزتان شده،

الآن با تأمل می‌گویید، همانیدگی‌ها برایم مهم نیست، بلکه آن دلِ اصلیِ من مهم است، من باید به آن زنده بشوم و این مقصود آمدن من به این جهان است، می‌خواهم به آن عمل کنم. بنابراین

با عدم مقاومت به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، یعنی مهم و جدی ندانستن آن، شما اجازه می‌دهید که جنس اصلی‌تان خودش را جدا کند، فضاگشایی به‌وسیلهٔ خود زندگی، خود اصلی شما صورت می‌گیرد.

اگر شما بپرسید فضاگشایی چیست و چگونه فضاگشایی می‌کنند؟ این سؤال غلط است. این را نپرسید، هیچ‌کس نمی‌داند، اما اگر شما هشیارانه بدانید آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد

مهم نیست، خودبه‌خود اصل شما از آن چیزی که درگیرش است جدا می‌شود، زندگی دنبال این کار است و کمک می‌کند تا ما را به خودش زنده کند،

یعنی هرکس به‌اندازهٔ کافی، به‌لحاظ زندگی، فهم و شعور و تشخیص دارد که خودش را از جسم جدا کند و خداوند هم با عنایت و جذبهٔ خودش، می‌خواهد این کار را انجام بدهد.

www.ParvizShahbazi.com

علت این‌که چیزها به مرکزتان می‌آیند
مقاومت شماست
مقاومت هم یعنی
کار داشتن با آن چیزی که ذهن
نشان می‌دهد.

شما در این لحظه تصمیم می‌گیرید و می‌گویید، آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد مهم نیست، چون قابل تغییر است.

آن چیزی که واقعاً مهم است

www.ParvizShahbazi.com

خرد، عقل و حس امنیت زندگی است، بنابراین فضا گشایی می‌کنم، اما با مرکز جسمی و من‌ذهنی، نمی‌توانم فضا گشایی کنم. فقط شناسایی می‌کنم همین‌طور می‌ایستم، هیچ کاری نمی‌کنم،

۲-۱۰

می‌بینم آرام‌آرام به‌صورت فضای گشوده‌شده از من‌ذهنی‌ام جدا می‌شوم، این اولین تجربه به‌صورت حضور ناظر است.

www.ParvizShahbazi.com

وقتی به‌صورت حضور ناظر فکرهایتان را نگاه می‌کنید، می‌بینید که چه فکرهایی از ذهنتان می‌گذرد، بعضی از این فکرها منفی هستند و متوجه می‌شوید

که مرتب با فکرهای منفی، حال خودتان را خراب می‌کنید.

شاید متعجب شوید که ذهن بی‌ناظر، یعنی من‌ذهنی دارد چه بلایی سر شما می‌آورد!

مرتب نگرانی‌ها، اضطراب‌ها و فکرهای بد را به شما نشان می‌دهد، تا حالتان را خراب کند، من‌ذهنی فکر می‌کند این کار مفیدی است.

کار من‌ذهنی ایجاد غم است، دائماً کارافزایی و خرابکاری می‌کند، تمام عرفا به این خرابکاری من‌ذهنی اشاره کرده‌اند.

بنابراین مولانا می‌گوید، ای انسان، اگر من‌ذهنی در مرکزت باشد، برحسب آن فکر و عمل کنی، تو بهره‌ای به‌غیر از ایجاد غم نداری.

بهرهٔ ما این نیست که به این جهان بیاییم، غم و غصه ایجاد کنیم و با درست کردن مسئله، دشمن و درد، نه خودمان زندگی کنیم و نه بگذاریم دیگران زندگی کنند، دراین‌صورت دل ما بی‌بهره می‌شود.

۱۲-۳

اکنون شما از خودتان یک سؤال بپرسید:
بگویید درست است که من به‌صورت
امتداد زندگی به دنیا آمدم و الآن هم در
حال زندگی کردن هستم،

آیا من یک مرکز یا دل بی‌بهره دارم یا بابهره؟ و به خودتان جواب بدهید.

تمام انسان‌هایی که به‌روش‌های مختلف
به‌سوی مقصود اصلی رفته‌اند، درواقع سه
روش را تجربه کرده‌اند؛
یکی روش دین بوده، یکی عرفان، دیگری
هم راه علم، و هرسه روش

www.ParvizShahbazi.com

این موضوع را تأیید می‌کنند که ذهنِ
بدون ناظر خرابکاری می‌کند.

اگر بخواهیم از دین مثال بیاوریم، خداوند
در قرآن در سورهٔ عصر می‌فرماید،

انسان در زیان‌کاری است، به‌جز کسانی که به‌راستی فضا را باز کرده‌اند و از جنس زندگی شده‌اند، یعنی ایمان آورده و انسان‌های دیگر را به ایمان به خدا و صبر توصیه می‌کنند.

۱۳-۳

علم هم به‌راحتی پیدا کرده که ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند، یا مشاهده‌کننده جنس مشاهده‌شونده را مشخص می‌کند.

اگر از عرفان بخواهیم بگوییم

برنامهٔ گنج حضور

یک برنامهٔ عرفانی است که خداپرستیِ واقعی را که

همان تسلیم و فضاگشایی
است، به ما آموزش می‌دهد.

درواقع آموزش مولانا تلفیقی از علم،
عرفان و دین است.

مولانا ما را به پرهیز دعوت می‌کند، هشدار می‌دهد و می‌گوید، بترس! یعنی مواظب من‌ذهنی‌ات باش، چون من‌ذهنی از جنس نحسی است و خرابکاری می‌کند.

دو جور ترس وجود دارد، یکی این‌که شما به‌وسیلهٔ من‌ذهنی می‌ترسید؛ یکی هم ترس از دست دادن مرکز عدم را دارید.

ترسیدن به‌وسیلهٔ من‌ذهنی در بین مردم بسیار عادی است،

www.ParvizShahbazi.com

برای این‌که
ترس
عمده‌ترین هیجان من‌ذهنی و یکی از
بزرگترین ابزار آن است.
ترس از دست دادن مرکز عدم؛

یعنی وقتی شما فضا را باز می‌کنید، دراثر فضاگشایی مرکزتان عدم می‌شود و در حالِ تماشای فکرهایتان هستید، می‌بینید که ذهنتان چکار می‌کند.

www.ParvizShahbazi.com

مولانا می‌گوید، ای دلِ بی‌بهره و بی‌حاصل که هیچ فایده‌ای نداری، مقصودت را هم فراموش کرده‌ای، دائماً درد درست می‌کنی، تو از خاصیت نَحسیِ من‌ذهنی بترس که تو را خواهد کشت.

www.ParvizShahbazi.com

در من‌ذهنی ما بسیار بی‌بهره هستیم. مردان و زنان ازدواج می‌کنند، از همدیگر می‌رنجند، دعوا می‌کنند، جدا می‌شوند، بنابراین نمی‌توانند فرزندان خوبی پرورش بدهند،

www.ParvizShahbazi.com

درحالی‌که به‌شدت کار می‌کنند و هردو زحمت می‌کشند، خانهٔ آن‌ها مسموم است، چرا؟ برای این‌که با من‌ذهنی زحمت می‌کشند، در این رابطه به جای عشق و محبت،

www.ParvizShahbazi.com

چون که رابطهٔ من‌ذهنی با من‌ذهنی برقرار است، دائماً درد ذخیره می‌شود، درنتیجه من‌ذهنی که براساس همانیدن و جدایی درست شده، هیچ بهره‌ای غیر از درد، جدایی و تنهایی ندارد.

۴-۱۵

اگر چیزی یا کسی را می‌خواهیم به دام خودمان بیندازیم، درواقع ما داریم به دام او می‌افتیم.

من‌ذهنی برعکس به ما نشان می‌دهد.

ما به‌عنوان فضای گشوده‌شده باید بگوییم هرچه که ذهنم نشان می‌دهد، به آن نگاه نمی کنم ،

www.ParvizShahbazi.com

اگر هم نگاه کنم، مقاومت نمی‌کنم و فضا را باز نگه می‌دارم. هر اتفاقی که می‌افتد برای این است که ما زندگی یا خداوند را ببینیم. اگر در این لحظه چیزی توجه ما را جلب کرد و برایمان مهم شد،

www.ParvizShahbazi.com

باید بدانیم

که به مرکزمان می‌آید، دراین‌صورت

به سبب‌سازی ذهن می‌افتیم و مدام از

فکری به فکر دیگر می‌رویم و فکر پشتِ

فکر برایمان اتفاق می‌افتد.

۳-۱۶

مولانا می‌گوید، زندگی‌ات را به دست زمان مجازی یا تغییرات ذهن نسپار، زمان ذهنی تغییرات من‌ذهنی را نشان می‌دهد که شما می‌گویید سال دیگر من فلان‌جا هستم، بَه‌بَه! یعنی این لحظه ، از فضای گشوده شده

غافل هستی، این‌که این لحظه خداوند یا زندگی می‌خواهد شادی‌اش را به تمام وجود شما بِدَمَد برایت مهم نیست، آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، تغییراتش و چه خواهد شد، آن مهم است؛ این اشتباه است.

۱۷-۲

ما تاکنون با تغییر اتفاقات شاد بوده‌ایم. الآن هم بیشتر مردم این‌طور هستند و می‌خواهند با من‌ذهنی وضعیت‌ها را عوض کنند تا خوشحال بشوند، شما که در این مسیر معنوی هستید از زمان و از وضعیت‌ها بترسید،

۱۷-۳

و شاد از زمان نباشید،
زیرا اگر از وضعیت‌ها زندگی بخواهید،
واقعاً زندگیِ شما، زندگی نخواهد
بود.بهترین کار این است که فضا را باز کنید،
تا خرد زندگی، قضا و کُن‌فَکان

وضعیت‌های بیرونی
شما را عوض کند،
دراین‌صورت همه‌چیز در بیرون
و درون، سامان یافته و عالی
می‌شود.

هرکدام از ابیات را که می‌خوانید، به خودتان نگاه کنید، حتماً به یک چیز خاصی در شما اشاره می‌کند. شما باید آن را ببینید، شناسایی کنید و خودتان را تغییر بدهید.

۱۸-۱

نگویید دل من بابهره است، این مطالب به من مربوط نمی‌شود؛ نه، به خودتان نگاه کنید! اگر نگاه کردید و عیب یا همانیدگی با چیزهای مختلف را در مرکزتان ندیدید، خیلی مطمئن نباشید.

۱۸-۲

گنج حضور

ممکن است در آینده متوجه شوید، آن عیبی که در دیگران دیده‌اید، در شما هم پیدا شود.

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

۳-۱۸

من‌ذهنی نمی‌تواند تحمل کند که ما واقعاً فضا را باز کنیم، به زندگی و شادی بپردازیم، بنابراین شادی ما را به‌هم می‌زند؛ پس در ما یک دلی هست که از جنس خداست، می‌خواهد با آهنگ خدا برقصد، یک جنسی

www.ParvizShahbazi.com

هم به‌نام من‌ذهنی وجود دارد که
می‌خواهد این شادی را به‌هم بریزد.
بنابراین باید مواظب من‌ذهنی باشیم،
دائماً آن را زیر نظر داشته باشیم.
اما وقتی فضا را باز می‌کنید

www.ParvizShahbazi.com

از جنس زندگی می‌شوید،
خداوند می‌تواند زندگی‌تان را اداره کند؛ در این حالت از جنس
شادی می‌شوید
و خرابکاری من‌ذهنی کم می‌شود.

۳-۱۹

حضرت رسول فرموده‌است: من‌ذهنی، دشمنِ درونیِ شماست، اگر شما بفهمید چه دشمن خطرناکی در درون خود دارید، دراین‌صورت همهٔ انسان‌ها، دل و جرئتشان را از دست می‌دهند، شجاع‌ترین انسان‌ها هم از

ترس قالب تهی می‌کنند.

همچنین فرمودند: اگر من در این مورد، به‌درستی به شما توضیح بدهم، دراین‌صورت شما نه دنبال کاری می‌روید، نه می‌توانید اصلاً راه بروید و نه توان فکر کردن و انجام

www.ParvizShahbazi.com

دادن کاری را دارید،
این‌قدر که این من‌ذهنی
خطرناک است، بنابراین از آن
بترسید،
یعنی فضا را باز کنید.

www.ParvizShahbazi.com

مصطفی فرمود: گر گویم به راست
شرحِ آن دشمن که در جانِ شماست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۱

زَهره‌های پُردلان هم بَردَرَد
نه رود ره، نه غمِ کاری خَورَد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۲

شما از خودتان نمی‌پرسید که من در این هفتادهشتاد سال که زندگی کردم، واقعاً بی‌بهره و بی‌حاصل بودم، درحالی‌که من از جنس خدا هستم! شما نمی‌خواهید بفهمید چرا بی‌بهره هستید؟

به‌خاطر یک جنس نحسی که در درون
ماست که پس از ورود به این جهان
درحالی‌که متوجه نبودیم، از طریقِ جامعه
و پدر و مادرمان در مرکز ما گذاشته شده
که مولانا می‌گوید، این دشمن ماست

و همان بافتِ ذهنی یا من‌ذهنی است،
پس از این دشمن درونت بترس! یعنی
فضا را باز کن، آن را به‌دست
زندگی بسپار.
ما می‌دانیم این دشمن که در مرکز ماست

دائماً به ما لطمه می‌زند، دل ما را بی‌بهره می‌کند. تمام زحمات ما را که شب و روز کار می‌کنیم، بر باد می‌دهد، برای این‌که ضدِّ مقصودِ زندگی است.

www.ParvizShahbazi.com

ما باید به مقصود آمدنمان که موردنظرِ خدا یا زندگی بوده توجه کنیم، قرار بوده پس از یک مدتی در ده‌دوازده سالگی، به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده بشویم، اما ما من‌ذهنی را نگه داشتیم که با پندار کمال، می‌دانم و با دردهایش ما را گیج کرده‌است.

۲۲-۱

من‌ذهنی دائماً به ما و به عزیزانمان ضرر می‌زند و از زیر بار مسئولیت درمی‌رود. ما به‌صورت جمعی جنگ راه می‌اندازیم، قحطی پیش می‌آید، دشمنی و خرابکاری می‌کنیم، هیچ توجیهی برای کارهایمان نداریم. اصلاً هیچ‌کس توضیح نمی‌دهد

۲۲-۲

چه کسی مسئول است؟ چرا این کارها را می‌کنیم؟ مگر ما انسان‌ها مجهز به خرد زندگی نیستیم؟ چرا اجازه می‌دهیم من‌ذهنی این کارها را انجام بدهد؟ چرا ما انسان‌ها متوجه نیستیم که مهم‌ترین دشمن در مرکز خودمان است؟ اما به‌دنبالِ دشمن در بیرون از خودمان می‌گردیم!

چرا ما در تنگ‌نظری و خوی خسیسانه دنبال فراوانی می‌گردیم؟

وقتی ما به این جهان آمدیم، خداوند تاجِ گرامی‌داشت را روی سرِ ما گذاشته، گردنبند فراوانی را از گردن ما آویزان کرده‌است، ما را گرامی داشته و بی‌نهایت فراوانی‌اش را هم به ما داده‌است،

پس چرا ما این‌گونه خسیس و تنگ‌نظر هستیم؟ برای این‌که فضا را باز نمی‌کنیم. می‌خواهیم جنسیت من‌ذهنی را نگه داریم. می‌خواهیم به خودمان ضرر بزنیم، وقتی ما از طریق همانیدگی‌ها و هشیاری جسمی

می‌بینیم، به کمیابی توجه می‌کنیم و گرفتار فقر مادی و معنوی می‌شویم، ولی با فضاگشایی، فراوانی خداوند را در درون و بیرون تجربه می‌کنیم.

گنج حضور

تاجِ کَرَّمْناست بر فرقِ سَرَت
طَوقِ اَعْطَیناکَ آویزِ برت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

۲۳-۴

ما جسم هستیم به‌علاوهٔ انکارِ جسم، انکار جسم بی‌نهایت فضای گشوده‌شده است، جسممان هم از آن فضای گشوده‌شده سیراب می‌شود، ولی اگر فضا را ببندیم، من‌ذهنی درست کنیم، از گرامی‌داشتِ خداوند بی‌خبر می‌مانیم.

www.ParvizShahbazi.com

اکنون شما ببینید، آیا هم تن دارید، هم فضای گشوده‌شده؟ یعنی علاوه‌بر این تن که ذهنتان نشان می‌دهد در شما یک چیز دیگری هم که اسمش فضای گشوده‌شده، زنده شدن به زندگی است، وجود دارد؟ اگر ندارد، زندگی‌تان خراب است.

ما با سبب‌سازی بی‌حاصلِ من‌ذهنی فکر می‌کنیم، خداوند را هم امتحان می‌کنیم، درحالی‌که این بی‌ادبی است. شما روزبه‌روز پیشِ قرین اصلی خودتان که عشق یعنی خداوَند است باید بهتر و مؤدب‌تر بنشنید، از سبب‌سازی کم کنید،

www.ParvizShahbazi.com

مرتب فضا را باز کنید، بگذارید او از طریق شما صحبت کند. هر لحظه به‌صورت خشم، ترس، اعتراض، ناله و شکایت بالا نیایید، خداوند این لحظه می‌خواهد در شما به خودش زنده شود، اکنون و این لحظه ساعت گرامی‌داشت شما است،

مولانا می‌گوید نیکوتر بنشین، یعنی مؤدب‌تر باش!

گرچه باتو شَه نشیند برزمین
خویشتن بشناس و، نیکوتر نشین

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۱

۳-۲۵

چرا مولانا می‌گوید «برخیز ز بدخویی»؟

بدخویی جنسیت من‌ذهنی ماست. تمامِ خواص من‌ذهنی بدخویی است. صفات، فکر و عملش بد است، من‌ذهنی هیجانات مخربی دارد، مثل: خشم، ترس، رنجش، حسادت، غم، حس پشیمانی، حس خَبط،

www.ParvizShahbazi.com

بد دیگران را خواستن، عیب‌جویی، عیب‌گویی، انتقاد براساس من‌ذهنی، پندار کمال داشتن، مقاومت و قضاوت، چیز آفل را در مرکز گذاشتن، می‌دانم، داشتن ناموس و درد، درد پخش کردن؛ این‌ها بدخویی من‌ذهنی است.

برخیز ز بدخویی؛ یعنی ای انسان، تمام خصوصیات من‌ذهنی را کنار بگذار، فضا را باز کن تا زندگی از طریق تو فکر و عمل کند.

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی

۲۶-۳ مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۶۲۰

همهٔ انسان‌ها یک اُفق یا یک فضایی هستند که باید باز بشوند. کسی که در این لحظه با سبب‌سازی ذهن با فضای بسته فکر می‌کند، بی‌ادب است، زیرا من‌ذهنی‌اش را بالا می‌آورد و بدخویی‌هایش را به نمایش می‌گذارد،

۲۷-۱

چنین شخصی نه‌تنها به خودش بلکه به همهٔ آفاق ضرر می‌زند. بی‌ادب از طریق قرین روی همه اثر بدمی‌گذارد. ببینید ما فرزندانمان را چه‌جوری بدبخت می‌کنیم، درواقع به آن‌ها می‌گوییم شما هم وقتی بزرگ شدید،

۲۷-۲

مثل من، من‌ذهنی داشته باشید، بلکه خطرناک‌تر! آیا این درست است؟! پس بی‌ادب نه‌تنها زندگی خودش، بلکه زندگی دیگران را هم خراب می‌کند، نمی‌گذارد مردم روی خودشان کار کنند و به حضور برسند.

۲۷-۳

گنج حضور

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹

۴-۲۷

مولانا در مثنوی قصهٔ حضرت رسول و کاتب وحی را می‌آورد که پس از گذشت مدتی، حالتی در کاتب وحی ایجاد شد و فکر می‌کرد همهٔ نوشته‌ها از خودش است.

۲۸-۱

ما هم وقتی با من‌ذهنی ابیات مولانا را می‌خوانیم، یا از طریق خداوند فضای درونمان را باز می‌کنیم، یک خردمندی در ما ایجاد می‌شود، باید این کار را ادامه دهیم

۲۸-۲

و نگوییم به بی‌نهایت زندگی وصل شدیم و تمام شد. کاتب وحی اجازه داد من‌ذهنی بر او غالب شود، می‌دانم، یعنی پندارِکمال و ناموس پیدا کرد و به دنبالش درد حاصل شد.

۳-۲۸

مولانا به انسانی که با وجود من‌ذهنی‌اش ادعا می‌کند به بی‌نهایت خدا زنده شدم و در مرکزم چیزی نمانده‌است می‌گوید، پس چطور هنوز سیاه هستی؟ هشیاری جسمی و درد داری؟

۲۹-۱

از این صحبت مولانا معلوم می‌شود که اگر ما به چشمهٔ الهی وصل شویم و فضا باز شود؛ دیگر درد، واکنش و لجبازی نخواهیم داشت.

۲۹-۲

ما درحالی‌که در همانیدگی‌ها، درد و جدایی می‌سوزیم، واقعاً پشیمان هستیم، ولی نمی‌توانیم معذرت بخواهیم. چون خاصیت مقاومت و قضاوت هنوز در ما وجود دارد،

www.ParvizShahbazi.com

بنابراین باید با ابیات مولانا صفات بد من‌ذهنی را بشناسیم، همان‌طور که می‌دانیم شناسایی مساوی آزادی است.

۳۰-۲

نگوییم من اشکالی ندارم، این پندار کمال ماست که دائماً می‌گوید تو کامل هستی، هیچ ایرادی نداری! اگر چنین پیغامی از درون گرفتید بدانید که پیغام من‌ذهنی است.

۳-۳۰

من‌ذهنی در مقابل انسان‌های بینایی مثل مولانا و بقیهٔ بزرگان و همین‌طور نزد خداوند، بی‌ادب و گستاخ است. هرچیزی که به مرکز ما می‌آید با آن همانیده شده،

www.ParvizShahbazi.com

و حرصِ زیاد کردنش را داریم. شب و روز کار می‌کنیم، و براساس هرچه بیشتر بهتر، عمل می‌کنیم، درنتیجه زندگی‌مان تلف می‌شود.

۳۱-۲

وقتی فضا را باز می‌کنیم، زندگی ما را هدایت می‌کند. وقتی فضا را می‌بندیم، آن نور هدایت‌کننده از بین می‌رود و من‌ذهنی ما را هدایت می‌کند

۳-۳۱

و از آن‌جا که من‌ذهنی ذهنِ بی‌ناظر است، درنتیجه هدایت ما دست خشم، ترس و هیجاناتِ مخرب می‌افتد، زیرا دیگر دانایی و نور هدایت خداوند را نداریم.

۳۱-۴

آیا شما می‌توانید در کائنات باشنده‌ای پیدا کنید
که هشیاری خدایی دارد، ولی نگاه می‌کند ببیند
چه چیزی خوب است آن را به مرکزش بیاورد،
خودش را شکار کند و به دام بیندازد؟ نه،
نمی‌شود پیدا کرد، فقط انسان‌ها هستند!

ما حواسمان نیست که اگر چیزی را به مرکزمان می‌آوریم و می‌گوییم مال من شد، داریم به دامش می‌افتیم و نمی‌توانیم از این دام بیرون بیاییم و بیرون آمدن از آن با درد هشیارانه همراه است.

۳۲-۲

شما در طول زندگی‌تان حتماً یکی‌دو بار با چیزها همانیده شدید، درد هشیارانه و سختی کشیدید، بنابراین دیگر دورِ آن‌ها نگردید. مثلاً می‌بینید که همانیدن با یک انسان چقدر سخت است.

یک انسان را در مرکزت می‌گذاری، عاشقش می‌شوی، او هم اصلاً خبر ندارد. تو داری درد می‌کشی، می‌سوزی، می‌گویی درد عشق می‌کشم و عاشق شدم. این عشق نیست، بلکه همانیدگی است.

۳۳-۲

آرزوها دام هستند و به شما زندگی نخواهند داد. هیچ‌وقت نگویید تا به این چیز نرسم زندگی‌ام زندگی نمی‌شود. زندگی در این لحظه است.

شروع کن این لحظه را پُر زندگی کن.

شُکر واقعی سبب اتصال مجدد انسان به خداوند می‌شود. شُکر بیداری به‌وجود می‌آورد. هرچه فضا را باز می‌کنید بیدارتر می‌شوید.

۳۵-۱

بنابراین مولانا می‌گوید، فضا را باز کن تا در دام زندگی بیفتی، با او یکی بشوی، تا حالا در دام همانیدگی‌ها بودی، اکنون به دامِ شکر بیفت و بسیار شکرگزاری کن.

۳۵-۲

نعمت چیست؟

آیا آن چیزی است که ذهن نشان می‌دهد؟
یا شُکر برای فضاگشایی، وصل شدن به
زندگی است؟ شکر برای این‌که من می‌توانم
از بندِ نعمت و همانیدگی رها بشوم،

۳۶-۱

شکر برای این‌که این لحظه می‌توانم آن چیزی را که ذهنم نشان می‌دهد مهم ندانم، فضا را باز کنم، دوباره از جنس زندگی شوم، به وحدت مجدد برسم.

۳۶-۲

حوادثی که برای ما اتفاق می‌افتد، ضرر و زیان‌هایی که به‌صورت من‌ذهنی به خودمان می‌زنیم، بی‌مرادی‌هایمان، همه بانگِ رعد است، یعنی زندگی این مشکلات را برای ما پیش می‌آورد تا متوجه بشویم که نباید مرکزمان همانیده باشد.

۳۷-۱

تشنه را دردِ سر آرَد بانگِ رعد

چون نداند کو کشاند ابرِ سَعد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

سَعد: خجسته، مبارک، مقابلِ نحس

۳۷-۲

توجه داشته باشید که معنی همهٔ ابیات مولانا این است که شما باید مرکزتان را عدم کنید، فضا را باز کنید و آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد، مهم ندانید.

ما تشنهٔ چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد نیستیم، تشنهٔ آب حیات، خردِکل و شادی بی‌سببی هستیم که از فضای گشوده‌شده می‌آید. ما حس امنیت زندگی را می‌خواهیم، نه این‌که فضا را ببندیم و چیزهای مهم را با

ذهنمان تجسم کنیم و از آن‌ها زندگی بخواهیم. ما این تجربه را داریم که از همانیدگی‌ها هویت خواستیم، اما در نهایت پُر از درد شدیم.

ما یک راه داریم و آن بی‌اثر کردنِ چیزی است که ذهن نشان می‌دهد تا نتواند ما را جذب کند و به مرکز ما بیاید، در مقابلش مقاومت نمی‌کنیم، فضا را باز می‌کنیم و هیچ غمی در این راه نداریم چون زندگی با ماست.

می‌دانیم وقتی هشیاری جسمی داریم، هزاران دام پیشِ پای ما وجود دارد و دلمان می‌خواهد با چیزهای زیادتری همانیده بشویم که به ما زندگی زیادتر بدهند، اکنون می‌گوییم وقتی فضا را باز می‌کنیم، هزاران

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

چیز هم ما را وسوسه کند، چون خدا با ماست
و با دید او می‌بینیم، هیچ غمی نداریم.

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی، نباشد هیچ غم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷

۳-۴۰

خشم من‌ذهنی برای به‌دست نیاوردنِ توقعات و آرزوهای خود یا از دست دادن چیزهاست.

بزرگانی مانند مولانا نورِ چیره بر من‌ذهنی و خواسته‌های نفس هستند و مغلوب زندگی.

۴۱-۱

هرکس به آن چیزی که ذهنش نشان می‌دهد، نه می‌گوید و نمی‌گذارد به مرکزش بیاید، به آن چیز غالب شده و من‌ذهنی‌اش مغلوبِ زندگی می‌شود، پس این شخص

www.ParvizShahbazi.com

خویِ مغلوب بودن نسبت‌به زندگی و غالب بودن نسبت‌به این دنیا را دارد، بنابراین راه و روش زندگی‌اش برعکسِ من‌ذهنی است، یعنی شبیه مردم عادی که با من‌ذهنی زندگی می‌کنند، نیست.

۴۱-۳

شما به‌صورت حضور ناظر، ذهنتان را نگاه می‌کنید و نمی‌گذارید که حرف بزنند، اَنْصِتُوا را رعایت می‌کنید. درد هشیارانه می‌کشید. مردم صبر ندارند، درد هشیارانه نمی‌کشند،

www.ParvizShahbazi.com

دنبال آرزوها و توقعاتشان هستند، خشمگین هستند، بنابراین روزبه‌روز اوضاع مادی و معنوی‌شان بدتر می‌شود.

۴۲-۲

انسان‌هایی که فکر و تنشان سالم است، کسانی هستند که فضا را باز کرده و به هشیاریِ خالص دست پیدا کرده‌اند، یعنی این هشیاریِ ناب در درون و بیرونشان آشکار شده‌است. آن چیزی که در بیرون آن‌ها می‌بینید زیبایی و بی‌دردی است.

۴۳-۱

این هشیاری خالص و زلال را ما از کجا دریافت می‌کنیم؟ با فضاگشاییِ پی‌درپی و عذرخواهی از زندگی، هشیاریِ به دام افتاده در همانیدگی‌ها را پس می‌گیریم، بنابراین هشیاریِ خالص از همانیدگی‌ها آزاد می‌شود.

۴۳-۲

همهٔ ما در زندگی تا به این‌جا رسیدیم، اشتباهات زیادی داشته‌ایم، اما اکنون باید تصمیم جدی بگیریم و من‌ذهنی را که براساسِ همانیدگی و جدایی تشکیل شده، فراوان به ما ضرر زده، مهم ندانیم و فقط فضاگشایی را مهم بدانیم.

۴۴-۱

هرکدام از ما باید بگوییم، حرف‌های خودم و دیگران و کارهای بدی که می‌کنند را جدی نمی‌گیرم، این‌ها هیچ‌کدام مهم نیستند، برای من فقط فضاگشایی اصل است.

اگر به این روش پیش برویم، آرام‌آرام می‌بینیم یک چیزِ بی‌فرمی از فرم جدا می‌شود و این بی‌فرمی خود ما هستیم.

www.ParvizShahbazi.com

مولانا آشکارا می‌گوید، کسی که مرکزش به درد و هشیاری جسمی آلوده باشد، لحظه‌به‌لحظه مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرد. این شخص منِ مجازی دارد و در زمان مجازیِ گذشته و آینده زندگی می‌کند.

۴۵-۱

این هم از بی‌ادبی و ناشکریِ ما است که می‌توانیم منِ حقیقی را تجربه کنیم، یعنی در این لحظهٔ ابدی ساکن و به خداوند زنده باشیم، اما رفته‌ایم منِ مجازی در زمان

۴۵-۲

مجازی درست کرده‌ایم و با آن زندگیِ پر از دردی را می‌گذرانیم که دراین‌صورت موردِ لعنت خداوند قرار می‌گیریم.

اهلِ دل می گویند ما جسم هستیم به‌علاوهٔ انکار جسم. انکار جسم همان فضای بی‌نهایت گشوده‌شده است. از نظر مولانا و خداوند ادب این است که باطنت را باز کنی، نه این‌که فضا را ببندی و ظاهر را حفظ کنی.

دینداری یعنی فضا را باز کنی و با خداوند یکی شوی، نه این‌که فضا را ببندی و من‌ذهنی ستیزه‌گر داشته باشی و یک‌سری رفتارهای معنوی را از خودت بروز بدهی، عبادت سطحی و بدون حضور داشته باشی.

۴۶-۲

ما به‌جای این‌که متواضع باشیم و از بزرگانی مثل مولانا کمک بگیریم، به شنیدن حرف‌های دیگران که من‌ذهنی دارند، علاقه‌مند هستیم
و زندگی‌مان را از همینی که هست، خراب‌تر می‌کنیم.

www.ParvizShahbazi.com

من‌های ذهنی دردساز هستند

و می‌خواهند به ما درد بدهند، چه از طریق گفتن چیزی، یا انجام یک عملی یا از طریق قرین شدن با ما؛

۴۸-۱

بنابراین به‌هیچ‌وجه آن‌ها را به
واکنش وادار نمی‌کنیم،
بلکه با فضاگشایی و تأمل برخورد
می‌کنیم و مراقب هستیم که آن‌ها ما را
به من‌ذهنی دچار نکنند.

۴۸-۲

بزرگانی مثل مولانا که به زندگی زنده شده‌اند، همواره توصیه می‌کنند که ما نباید هیچ‌چیز و هیچ‌کس را به مرکزمان بیاوریم،

www.ParvizShahbazi.com

زیرا مرکز ما فقط جایگاه خداوند است، نه چیز دیگری.

www.ParvizShahbazi.com

اگر ما با کسی همانیده شویم، زندگی
او را خراب می‌کنیم،
او هم زندگی ما را خراب می‌کند و از
این رابطه فقط درد برمی‌خیزد. به‌جای
این‌که هرکدام فضا را باز کنیم،

www.ParvizShahbazi.com

عیب‌های خودمان را شخصاً پیدا کرده و رفع کنیم و از طریق عشق با هم ارتباط برقرار کنیم، از طریق من‌ذهنی با هم در ارتباط هستیم،

۵۰-۲

چراکه همدیگر را در مرکزمان گذاشته‌ایم و از هم انتظار خوشبختی داریم.

۳-۵۰

شما به زندگی مردم نگاه کنید، منتظر چه هستند؟

منتظر اتفاقات خوب؛

اصلاً معلوم نیست که این اتفاقات خوب چه هستند؟

www.ParvizShahbazi.com

به‌جای آن‌که این لحظه به زندگی ارتعاش کنند و هر لحظه خردِ نوبه‌نوِ زندگی را بگیرند، درعوض به‌دنبال اتفاقات خوب در آینده می‌گردند

۲-۵۱

که از آن‌ها زندگی بگیرند، می‌گویند
وضعمان خوب خواهد شد.
نمی‌خواهند این لحظه وضعشان
را خوب کنند.

۵۱-۳

اگر ما در این لحظه که بی‌نهایت خداوند است، غمگین باشیم، درواقع گستاخ هستیم

و آگاهانه یا ناآگاهانه به خداوند می‌گوییم که تو عقلت نمی‌رسد، زیرا این لحظه آن‌طور که من‌ذهنیِ من می‌خواهد، نیست.

۵۲-۲

غمگین بودن، طلبکار بودن، داد و بیداد کردن، مقاومت کردن و شکایت کردن، در مقابل خداوند گستاخی به حساب می‌آید.

۵۲-۳

کسی که الآن جوان و نیرومند است،
باید از نیرو، فکر و قدرتِ جوانی‌اش
استفاده کند، یاد بگیرد، به دیگران
خدمت کند، کار کند و مفید باشد؛ اگر
این کارها را نمی‌کند،

۵۳-۱

گنج حضور

تنبلی می‌کند و وقتش را به بطالت می‌گذراند، درواقع دارد به من‌ذهنی خدمت می‌کند،

زیرا تنبلی و سُستی از من‌ذهنی می‌آید نه نیروی خلاق زندگی.

۵۳-۲

گنج حضور

شکر حقیقی آن است که ما
لحظه‌به‌لحظه فضا گشایی کنیم، نه
این‌که با ذهنمان یک چیز ذهنی را
ببینیم که خداوند به ما داده و بگوییم
خدا را شکر! نه، این شکر ذهنی است.

www.ParvizShahbazi.com

شکر حقیقی باید با فضاگشایی همراه باشد.

برای شکر واقعی باید بگوییم ای زندگی، تو برایم کافی هستی و من به چیز دیگری نیاز ندارم،

گنج حضور

این‌گونه شکر رعایتِ اَلَست هم هست

که من بدونِ این‌که چیزی ذهنم
نشان بدهد می‌توانم به تو زنده
بشوم و از این‌که با تو یکی شده‌ام
شکرگزار هستم،

۵۴-۳

نه به آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد؛
آن را هم می‌بینم، ولی در حاشیه است.
معتبر است، ولی برای من مهم نیست.
مهم این است که تو در دلِ من هستی.

مولانا به کسانی که به
همانیدگی‌هایشان افتخار و براپِشان
شادی می‌کنند، می‌گوید ای کسی که
براساس یک همانیدگی شکوفا شدی و
پُز می‌دهی،

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

مواظب باش که تو در کنارِ بام هستی
و هر لحظه امکان دارد که سقوط کنی،
پس همانیدگی‌ها را هرچه سریع‌تر
از مرکزت پاک کن و از زندگی طلب
بخشش کن.

۵۵-۲

بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام
پَست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلام

مولوی، مثنوی، دفتر
چهارم، بیت ۲۱۴۶

مدام: شراب

۵۵-۳

تعظیم خداوند چیست؟

تعظیم خداوند یعنی ما باید تمامِ امورمان را با فضاگشایی به مرکز عدم بسپاریم و با سبب‌سازیِ ذهن به‌وسیلهٔ من‌ذهنی زندگی‌مان را اداره نکنیم.

هرچه فضا در مرکز شما گشوده‌تر می‌شود، تعظیمِ خدا هم زیادتر می‌شود. در ابتدا برای مثال، شما ده درصد امورتان را به خداوند می‌سپارید و نود درصد هنوز من‌ذهنی وجود دارد،

۵۷-۱

اما آرام‌آرام با تعهد شما به مرکز عدم این درصد بالاتر می‌رود و فضای گشوده‌شده در شما زیادتر می‌شود، به هشتادنود می‌رسد، بالاخره صددرصد می‌شود و این تعظیم خداوند است؛

۵۷-۲

آن‌موقع این فضای گشوده‌شده یک آسمانِ بزرگ می‌شود، و هرچه این آسمان درون بازتر شود، من‌ذهنی کوچک‌تر می‌شود.

شما باید من‌ذهنی را کاملاً صفر کنید.
این‌که برای مثال شما بگویید دیگر غیبت
نمی‌کنم، کافی نیست؛ زیرا شما دارید
من‌ذهنیِ تربیت‌شده درست می‌کنید که
آزارش به این و آن نرسد،

۵۸-۱

شما باید به‌طور کامل من‌ذهنی‌تان را
از دست بدهید، به‌طوری که چیزی از
آن باقی نماند و ادارهٔ امورِ زندگی‌تان را
به‌دست خداوند بسپارید.

۵۸-۲

خداوند از ما انتظار دارد که اقرار کنیم از جنس او هستیم، به اتفاق این لحظه بله بگوییم و از آن زندگی نخواهیم، و در مقابلش مقاومت نکنیم، زندگی‌مان را

زیر نفوذ فضای گشوده‌شده ببریم و این فضا را روزبه‌روز گسترش بدهیم، ما باید لحظه‌به‌لحظه این کار را تکرار کنیم و منظور از آمدنمان به این جهان را فراموش نکنیم.

۵۹-۲

مولانا می‌گوید، فضا را باز کنید و از همانیدگی‌ها زندگی نخواهید، هویت نخواهید؛ خواهید دید که به فراوانیِ خداوند دست پیدا می‌کنید. خداوند دو چیز به ما داده،

یکی این‌که ما را گرامی داشته، و دیگر این‌که فراوانی‌اش را به ما داده. هرکس در زندگی بیرونی‌اش کمیابی را تجربه می‌کند، حتماً شُکرگزار واقعی نیست و قانون جبران را انجام نمی‌دهد.

۶۰-۲

شما قدرِ یک چیزی را نمی‌دانید و آن را زیرِ پا له می‌کنید، دوباره با ذهنتان یک چیز دیگری می‌خواهید که مطابقِ میل من‌ذهنی شماست، ولی با کُن‌فَکانِ زندگی سازگار نیست، این بدبخت‌کننده است.

۳-۶۰

یکی از مهم‌ترین مواردی که در مسیر زنده شدنمان به زندگی باید رعایت کنیم، صبر است؛ زیرا هیچ‌کس بدون صبر، تأمل و فضاگشایی از دام من‌ذهنی بیرون نرفته‌است.

۶۱-۱

زین کمین، بی صبر و حَزمی کَس نَجَست
حَزم را خود، صبر آمد پا و دست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

خداوند فرموده‌است: بندگانی که مشمول یاری و عنایت من قرار گرفته‌اند، بر روی زمین به آهستگی و فروتنی، یعنی تسلیم و فضاگشایی، گام برمی‌دارند.

۶۲-۱

پس خداوند به کسانی کمک می‌کند که در این جهان با فضاگشایی و تأمل، قدم برمی‌دارند.

گفت حق که بندگانِ جفتِ عَوْن

بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن

۶۲-۲ مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

هر فکر همانیده یک شهوت است، به‌طور مثال کسی که با درس دادن همانیده شده و شهوت یاد دادن به دیگران را دارد، این کار در راه رسیدن به خدا مانند بت است، یعنی ما را بت‌پرست می‌کند.

۱-۶۳

معلم شدنِ من‌ذهنی برایش خیلی طبیعی است، چون پندار کمال و می‌دانم دارد. من‌ذهنی می‌گوید، مردم فکر کردن و زندگی کردن را بلد نیستند، پس بهتر است به آن‌ها یاد بدهم.

۶۳-۲

ما براساس شرطی‌شدگی در ذهن، به یاوه‌گویی و حرف زدن به‌عنوان پندار کمال و می‌دانم، عادت کرده‌ایم که همین امر باعث می‌شود چیزی یاد نگیریم.

۶۴-۱

در من‌ذهنی ما به‌هیچ‌وجه انتظار نداریم که چیزی یاد بگیریم، همواره می‌خواهیم به دیگران یاد بدهیم! از آن‌جایی که ما هشیاری جسمی داریم و این هشیاری جسمی سبب سرگردانی ما می‌شود، و

www.ParvizShahbazi.com

اصلاً نمی‌توانیم راهِ درست را پیدا کنیم، بنابراین آگاهانه تصمیم می‌گیریم که فضا را باز و اَنصتوا را رعایت کنیم، ببینیم آیا زندگی به گوش ما چیزی می‌گوید؟

۶۴-۳

شما فضا را در اطراف اتفاق این لحظه که ذهن نشان می‌دهد باز کنید و بگویید که این جدی نیست، مهم نیست تا فضا باز بشود. این فضاگشایی همان گریه و لطیف شدن است.

۶۵-۱

مردم اگر گریان و نالان هستند، برای از دست دادن یا به‌دست نیاوردن همانیدگی‌هاست. گریه کردن به‌خاطر همانیدگی‌ها کار من‌ذهنی است.

۶۵-۲

اصرار به نگه داشتن من‌ذهنی، سبب می‌شود که ما از آدم‌هایی مثل مولانا یک چیزی یاد بگیریم، ولی اگر به آن عمل نکنیم، یا فکر کنیم که می‌توانیم من‌ذهنی را نگه داریم،

۱-۶۶

بدون این‌که فضا و آسمان درونمان را باز کنیم، حتی اگر در ظاهر آدم معنوی هم بشویم و فکر کنیم که از جنس زندگی شدیم، هرگز به مقصود آمدنمان نخواهیم رسید!

۶۶-۲

مردم می‌گویند یک چیزی را زود به ما بگویید که عمل کنیم، تا زودتر به حضور برسیم، ما حوصله نداریم! شما اگر قانون جبران را انجام بدهید و این ابیات را تکرار کنید و بفهمید، در درون راهتان را پیدا می‌کنید.

۶۷-۱

این کار خیلی مشکل نیست، ولی آن‌قدر هم راحت نیست. به روشی که شما می‌خواهید، نمی‌شود هشیاری جسمی را از بین برد. اگر شما تأمل نکنید، کار درست نمی‌شود، اگر حواس و تمرکزتان را روی خودتان نگذارید کار درست نمی‌شود.

۶۷-۲

این‌طور نیست که شما با عجله یک چیزی بگویید یا یک دعایی بکنید، زندگی‌تان درست بشود! باید زحمت بکشید، این ابیات را بخوانید، همیشه تمرکز روی خودتان باشد و دائم روی خودتان کار کنید.

۶۷-۳

متأسفانه ما به‌عنوان من‌ذهنی خائن هستیم، برای این‌که دائماً به زندگی خیانت می‌کنیم. ما در هشیاری اصلی با نگه داشتنِ هشیاریِ جسمی منافق شده‌ایم.

۶۸-۱

ادعا می‌کنیم که مثلاً معنوی هستیم،
درحالی‌که مرکزمان پر از همانیدگی است،
هشیاریِ جسمی داریم ادعا می‌کنیم
هشیاری حضور داریم، پس خائن هستیم.

۶۸-۲

اگر مراقب باشیم با چیزها همانیده نشویم، همهٔ نعمت‌های این جهان متعلق به ما است، اما اگر همانیده باشیم، سبب ضرر و زیان می‌شود.

این‌که انسانی مثل مولانا سبب شود
مردم به حضور هشیار شوند و از
طریق حضور خودشان را بیان کنند،
این رحمت است.

۷۰-۱

ما هم داریم سعی می‌کنیم در این زمینه گروهی به‌وجود بیاید که همه فضاگشا باشند و خودشان را در معرض زندگی قرار دهند، تا زندگی از طریق آن‌ها صحبت کند که مجموع این کار رحمت است.

۷۰-۲

وظیفهٔ هر انسانی این است که به حضور زنده شود و تا آن‌جا که مقدور است این برکت را در جهان پخش کند و مصلحت این است. مولانا هم همین کار را می‌کند.

خداوند به ما می‌گوید، اگر هشیاری حضور در تو زیاد باشد، من می‌توانم بیشتر به تو کمک کنم، اما اگر فضا را خیلی کم باز کنی و تعظیم خداوند را کم به زندگی‌ات بیاوری؛ دیگر نمی‌توانم به تو کمک کنم.

اکنون روح و هشیاری خداگونهٔ ما در جسم است، بنابراین معنی‌اش این نیست که این تن ارزشش به‌اندازهٔ روحمان است. این‌که می‌گوییم ما جسم هستیم به‌علاوهٔ انکار جسم، معنی‌اش این نیست که جسم مساوی روحمان است.

هرکسی در رکاب خداوند باشد، یعنی مدام فضا را باز کند و واقعاً شب و روز به حرف خداوند گوش بدهد، همه‌چیز در زندگی‌اش میسّر می‌شود، هیچ چیزش کم نمی‌آید، و در هیچ کاری نمی‌ماند، همهٔ امورش به‌آسانی پیش می‌رود.

ما انسان‌ها باید در این لحظه به‌صورت حضور ناظر مراقب دلمان باشیم که در محضر خداوند یا مولانا اندیشهٔ بد نکنیم، یعنی به‌وسیلهٔ همانیدگی‌ها نیندیشیم. خداوند می‌فهمد و می‌داند در

اندیشه‌های ما چه می‌گذرد، ولی به‌روی ما نمی‌آورد و خودش را به ندیدن می‌زند. مولانا می‌خواهد توضیح بدهد که شکوفا شدن براساس یک همانیدگی که ما خیلی خوشمان می‌آید، بسیار خطرناک است.

۷۵-۲

ما گرفتار مسائل هستیم، مثلاً میل ما به فکر کردن از طریق همانیدگی‌ها و پریدن از یک همانیدگی به همانیدگی دیگر است، چون این همانیدگی‌ها به‌جای خداوند در مرکزمان هستند.

۷۶-۱

ما از جهان فرم و از آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد زندگی می‌خواهیم. وقتی خداوند این موضوع را می‌بیند، هیچ‌چیز نمی‌گوید، فعلاً احترام ما را نگه می‌دارد، ولی به خودش می‌گوید ای تنگ‌نظران من سزایتان را خواهم داد.

۷۶-۲

ما فراوانی خدا را با محدودیت من‌ذهنی‌مان ارزیابی می‌کنیم. خداوند می‌گوید آیا زنده شدن به من، فکر من از طریق فضاگشایی برای شما کافی نیست؟ آیا من برای شما کافی نیستم؟ آیا فکرهایتان در مورد بی‌نهایت فراوانی من این است؟

آنان که از طریق فکر کردن با خدا ارتباط برقرار می‌کنند، یک خدای ذهنی خلق می‌کنند و با من‌ذهنی‌شان با آن حرف می‌زنند. بنابراین خدا را آن‌طور که باید نمی‌بینند.

۷۸-۱

برای دیدن خدا باید به او زنده شد. هرکسی که با فکر بخواهد با خدا ارتباط برقرار کند، منافق است. چرا؟ برای این‌که مرکزش درحالی‌که باید خدا باشد، جسم است و آن چیزی که زبانش می‌گوید با مرکزش یکی نیست.

۷۸-۲

ما در من‌ذهنی وقتی به‌وسیلهٔ همانیدگی‌ها شکوفا می‌شویم، بسیار خوشمان می‌آید، مست و مغرور می‌شویم؛ این مورد در شاهان، رئیس‌جمهورها و آدم‌های قدرتمند به‌خوبی مشهود است که چیزهای این دنیا چطور آن‌ها را مست، مغرور و پوسیده کرده‌است.

آیا شما می‌توانید این را قبول کنید که اگر براساس فرزند، زیبایی، ثروت، قدرت و علم‌تان شکوفا می‌شوید و مردم شما را قبول دارند، برایتان دست می‌زنند،

از شما تعریف می‌کنند، در حالِ افتادن هستید؟ آیا می‌توانید بپذیرید که درد هشیارانه برای پاک کردن مرکزتان، به صَلاح شما است؟

www.ParvizShahbazi.com



گنج حضور

ای دلِ بی‌بهره، از بهرام ترس
وز شهان در ساعتِ اکرام ترس

بهرام: نام پادشاهی در ایران باستان، مریخ

اِکرام: گرامی داشتن، بزرگ داشتن

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۱۲۰۹

دانهٔ شیرین بُوَد اکرامِ شاه
دانه دیدی، آن زمان از دام ترس

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۲۰۹

گنج حضور

گرچه باران نعمت است، از برق ترس
شادِ ایّامی، تو از ایّام ترس

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۲۰۹

لطفِ شاهان گرچه گستاخت کند
تو ز گستاخیِّ ناهنگام ترس

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۱۲۰۹

چون بخندد شیر، تو ایمن مباش
آن زمان از زخمِ خون‌آشام ترس

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۲۰۹



ای مگس دل، با لبِ شِکّر مپیچ
چشم بادام است، از بادام ترس

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۱۲۰۹



هر چه از وی شاد گردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش
بوك آن عیب از تو گردد نیز فاش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم،
بیت ۳۰۳۸



شب که جهان است پُر از لولیان
زُهره زَنَد پردهٔ شنگولیان

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴

لولیان: جمعِ لولی، کولی، سرودخوانِ کوچه

شنگولیان: جمعِ شنگولی، شاداب، شوخ

بیند مرّیخ که بزم است و عیش
خنجر و شمشیر کُنَد در میان

گلبانگ حضور

از ترازو کم کُنی، من کم کنم
تا تو با من روشنی، من روشنم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

www.ParvizShahbazi.com

مصطفی فرمود: گر گویم به راست
شرحِ آن دشمن که در جانِ شماست

مولوی، مثنوی،
دفتر دوم، ابیات
۱۹۱۱_ ۱۹۱۲

زَهره‌های پُردلان هم بَردَرَد
نه رَوَد ره، نه غمِ کاری خَورَد

پُردل: شجاع، دلیر، دلاور، باجرئت

گنج حضور

تاجِ کَرَّمْناست بر فرقِ سَرَت
طَوقِ اَعْطَیناکَ آویزِ بَرَت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

تو ز کَرَّمْنا بَنی آدم شَهی
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

گنج حضور

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۶۲۰

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹

گرچه با تو شَه نشیند بر زمین
خویشتن بشْناس و نیکوتر نشین

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۱

پس شما خاموش باشید اَنْصِتوا
تا زبانْ‌تان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲



چون تو گوشی، او زبان، نی جنس تو
گوشها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۱۶۲۲

پرتوِ آن وحی، بر وَی تافتی
او درونِ خویش، حکمت یافتی

مولوی، مثنوی،
دفتر اول، بیت ۳۲۳۰

مصطفیٰ فرمود کای گَبرِ عَنود
چُون سیه گشتی؟ اگر نور از تو بود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۵

عَنود: ستیزه‌کار، ستیزنده

گر تو یَنْبُوعِ الهی بودیی
این چنین آبِ سیه نگشودیی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۶

یَنْبُوع: چشمه، جویِ پُرآب

گویدش: رُدُّوا لَعادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

رُدُّوا لَعادوا: اگر آنان به این جهان
برگردانده شوند، دوباره به آنچه
که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸



لیکَ من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پُرّست، بر رحمت تنم

ننگرم عهدِ بَدت، بِدْهم عطا
از کَرَم، این دَم چو می خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،
بیت ۳۱۵۹-۳۱۶۰

در زمانه صاحبِ دامی بُوَد؟
همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

رویِ صحرا هست هموار و فراخ

هر قدم دامی‌ست، کم ران اُوستاخ

اوستاخ: گستاخانه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹

چون رهیدی، شُکرِ آن باشد که هیچ

سویِ آن دانه نداری پیچ پیچ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

این جهان دامست و دانه‌ش آرزو
در گریز از دام‌ها، روی آر، زُو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸

شُکر، جانِ نعمت و، نعمت چو پوست

زآنکه شُکر آرَد تو را تا کویِ دوست

نعمت آرَد غفلت و، شُکر اِنتِباه

صیدِ نعمت کن به دامِ شُکرِ شاه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،
بیت ۲۸۹۶-۲۸۹۷

انتِباه: بیداری

گنج حضور

مرغِ فتنهٔ دانه، بر بام است او
پَر گُشاده بستهٔ دام است او

چون به دانه داد او دل را به جان
ناگرفته مر ورا بگرفته دان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۲۰-۶۲۱

گلبانگ حضور

آن نظرها که به دانه می‌کند
آن گِرِه دان کو به پا برمی‌زند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۲۲

مالِ دنیا، دامِ مرغانِ ضعیف
مُلکِ عُقْبیٰ، دامِ مرغانِ شریف

مُلکِ عُقْبیٰ: سلطنت آخرت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۴۷

تشنه را دردِ سر آرَد بانگِ رعد
چون نداند کو کشاند ابرِ سَعد

سَعد: خجسته، مبارک، مقابلِ نحس

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی، نباشد هیچ غم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷

گنج حضور

در برق چه نامه بَر توان خوانْد؟
آخر چه سپاه آید از مور؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۰۵۳

خلقان بَرقَند و یار خورشید
بی‌گفتِ تو ظاهرست و مشهور

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۷

شاد از وی شو، مشو از غیرِ وی
او بهارست و دگرها، ماهِ دی

چون نباشد قوّتی، پرهیز بِه
در فرارِ لاُیطاق آسان بِجِه

لا یُطاق: که تاب نتوان آوردن
آسان بِجِه: به‌آسانی فرار کن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶

گنج حضور

هر که را با اختری پیوستگی است
مر وَرا با اخترِ خود هَم‌تَگی است

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۱

هَم‌تَگی: شرکت در دویدن، همگامی، مجازاً مناسبت

طالعش گر زُهره باشد در طَرَب
میلِ کُلّی دارد و عشق و طلب

ور بُوَد مرّیخیِ خون‌ریزْ خو
جنگ و بُهتان و خصومت جُویَد او

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۲-۷۵۳

اختران‌اند از وَرایِ اختران
که‌احتراق و نَحُس نَبُوَد اندر آن

سایران در آسمان‌هایِ دِگر
غیرِ این هفت آسمانِ مُشْتَهَر

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۴-۷۵۵

سایر: گردنده، سیرکننده
مُشْتَهَر: نامور، مشهور

راسخان، در تابِ انوارِ خدا
نَیْ به هم پیوسته، نَیْ از هم جُدا

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۶

هرکه باشد طالعِ او زآن نُجوم
نَفْسِ او کُفّار سوزد در رُجوم

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۷

رُجوم: جمعِ رَجم، به‌معنی سنگسار کردن

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ»

«ما آسمان فرودین را به چراغ‌هایی بیاراستیم و آن چراغ‌ها را وسیلهٔ راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجهٔ آتش سوزان آماده کرده‌ایم.»

قرآن کریم، سورهٔ مُلک (۶۷)، آیهٔ ۵



خشمِ مرّیخی نباشد خشمِ او
مُنْقَلِبْ‌رو، غالب و مغلوب‌خُو

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۸

مُنْقَلِبْ‌رو: کسی که در راه رفتن یکسان قدم برندارد.

نورِ غالب، ایمن از نقص و غَسَق در میانِ اِصْبَعَینِ نورِ حق

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۵۹

غَسَق: تاریکی غلیظ

اِصْبَعَین: دو انگشت دست، مراد صفت جلال و جمال الهی است.

حق، فِشانْد آن نور را بر جانها مُقبِلان برداشته دامانها

مولوی، مثنوی،
دفتر اوّل، بیت ۷۶۰

مُقبِل: نیک‌بخت

و آن نثارِ نور را او یافته
روی، از غیرِ خدا برتافته

مولوی، مثنوی،
دفتر اوّل، بیت ۷۶۱

هرکه را دامانِ عشقی نا بُده
زآن نثارِ نور، بی‌بهره شده

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۲

حدیث

«إِنَّ اللّٰهَ تَعالیٰ خَلَقَ خَلْقَهُ فِی ظُلْمَةٍ فَاَلْقیٰ عَلَیْهِمْ مِنْ نُورِهِ. فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذٰلِکَ النُّورِ اهْتَدیٰ وَ مَنْ اَخْطَأَهُ ضَلَّ.»

«همانا خداوندِ بلند مرتبه، آفریدگان را در تاریکی بیافرید. پس روشنیِ خود را بر آنان بتابانید. هر که را آن نور، برخورَد به راه راست آید، و هر که را آن نور برنخورَد به گمراهی رود.»

جُزوها را روی‌ها سویِ کُل است
بلبلان را عشق‌بازی با گُل است

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۳



گاو را رنگ از برون و، مرد را
از درون جُو رنگِ سُرخ و زرد را

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۴

گنج حضور

رنگ‌هایِ نیک از خُمِّ صفاست
رنگِ زشتان، از سیاهابهٔ جفاست

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۵

سیاهابه: آبِ آمیخته با لجن

جفا: به‌معنی آزردن و ستم کردن، مراد از آن در این‌جا عدمِ تعهد با وفا به هشیاری الست است.

صِبْغَةُالله، نامِ آن رنگِ لطیف
لَعْنَةُالله، بویِ آن رنگِ کثیف

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۶

«صِبْغَةَ اللّٰهِ ۖ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً ۖ وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»

«این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. ما پرستندگانِ او هستیم.»

قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۳۸

آنچه از دریا به دریا می‌رود
از همان‌جا کآمد، آن‌جا می‌رود

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۷

از سَرِ کُه، سیل‌هایِ تیزْرَوْ
وز تنِ ما، جانِ عشق‌آمیزْ رَو

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۷۶۸

دل نگه دارید ای بی حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحب‌دلان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸



پیشِ اهل تن، ادب بر ظاهرست

که خدا زیشان، نهان را ساتِرست

ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹

پیشِ اهلِ دل، ادب بر باطن است

زآنکه دلُشان بر سَرایر، فاطِن است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰

سَرایر: رازها، نهانی‌ها، جمعِ سَریره

فاطِن: دانا و زیرك

تو به عکسی پیشِ کوران بهرِ جاه
با حضور آیی نشینی پایگاه

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۱

جاه: مقامِ دنیوی

پیشِ بینایان، کُنی ترکِ ادب
نارِ شهوت را از آن گشتی حَطَب

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۲

حَطَب: هیزم

گنج حضور

چون نداری فِطنَت و، نورِ هُدیٰ
بهرِ کُوران، روی رامی زن جَلا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۳

فِطنت: زیرکی، باهوشی

گنج حضور

پیشِ بینایان، حَدَث در روی مال
نازمی‌کُن با چنین گندیدِ حال

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۴

حَدَث: مدفوع، ادرار

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

ای تواضع بُرده پیشِ ابلهان
وی تکبّر بُرده تو پیشِ شهان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۵

آن تکبّر بر خَسان خوب است و چُست
هین مرو معکوس، عکسش بندِ توست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۶

گاوِ زرّین بانگ کرد، آخِر چه گفت؟

کاحمقان را این همه رغبت شگفت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گنج حضور

ناز کردن خوش تر آید از شِکَر
لیک، کمِ خایَش، که دارد صد خطر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ایمن آبادست آن راهِ نیاز
ترکِ نازش گیر و با آن ره بساز

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

پیشِ بینایان خبر گفتن خطاست

کآن دلیلِ غفلت و نقصان ماست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

دمِ او جان دهدت رو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُن‌فَیکونَ‌ست نه موقوفِ علل

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۳۴۴

نَفَخْتُ: دمیدم

حاجتِ خود عرضه کن، حجّت مگو
همچو ابلیسِ لعینِ سخت‌رُو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۸

سخت‌رُو: بی‌شرم، گستاخ، پُررو

بداد پندم استادِ عشق ز استادی
که هین، بترس ز هرکس که دل بدو دادی

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۳۰۹۹

شُکرِ نعمت، خوش‌تر از نعمت بُوَد
شُکرباره کی سویِ نعمت رَوَد؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شُکرباره: کسی که بسیار شُکر می‌کند و عاشقِ شُکر است.

شُکر، جانِ نعمت و، نعمت چو پوست
زآنکه شُکر آرَد تو را تا کویِ دوست

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام
پَست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلام

مُدام: شراب

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دَمِ خوش را کنارِ بام دان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶ و ۲۱۴۷

گلبانگ حضور

صبر همی‌گفت که: من مژده‌دهِ وصلم ازو
شُکر همی‌گفت که: من صاحبِ انبارم ازو

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

جز که عفوِ تو که را دارد سند؟
هرکه با امر تو بی‌باکی کند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۴

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

غَفْلَت و گستاخیِ این مُجرِمان
از وُفورِ عفوِ توست ای عَفوْلان

دایماً غفلت ز گستاخی دَمَد
که بَرَد تعظیم از دیده رَمَد

رَمَد: دردِ چشم

عَفوْلان: محل عفو و بخشش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۰۹۵- ۴۰۹۶

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ
خداوند پی بردن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست توحیدِ خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

مولوی، مثنوی، دفتر اول،
بیت ۳۰۰۹



گر همی‌خواهی که بفْروزی چو روز
هستیِ همچون شبِ خود را بسوز

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

غَفْلت و نِسیانِ بَد آموخته
ز آتشِ تعظیم گردد سوخته

هَیْبَتش بیداری و فِطنت دهد
سهو و نسیان از دلش بیرون جهد

فِطنت: زیرکی و هوشیاری

مولوی، مثنوی
دفتر پنجم، ابیات
۴۰۹۷ _ ۴۰۹۸

گلبانگ حضور

وقتِ غارت خواب نآید خلق را
تا بِنَرباید کسی زو دلق را

مولوی، مثنوی، دفترپنجم، بیت ۴۰۹۹



گنج حضور

خواب چون در می‌رمد از بیمِ دلق
خوابِ نسیان کَی بُوَد با بیمِ حَلْق؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

لُاتُؤاخِذ اِنْ نَسینا، شد گواه
که بُوَد نسیان به وجهی هم گناه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... .»

«... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ... .»

قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۲۸۶

از آنکه استکمالِ تعظیم او نکرد

ورنه نسیان در نیاوردی نبرد

گرچه نسیان لابُد و ناچار بود

در سبب ورزیدن او مختار بود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲ و ۴۱۰۳

که تَهاوُن کرد در تعظیم‌ها
تا که نسیان زاد یا سهو و خطا



تَهاوُن: سستی
سهل‌انگاری

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۴

همچو مستی، کو جنایت‌ها کند
گوید او: معذور بودم من ز خَود

گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بُد در رفتنِ آن اختیار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۱۰۵ _ ۴۱۰۶

بیخودی نآمَد به خود، توش خواندی
اختیارت خود نشد، توش راندی

گر رسیدی مستی‌ای بی‌جهدِ تو
حفظ کردی ساقیِ جان، عهدِ تو

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۱۰۷ _ ۴۱۰۸

پُشت‌دارت بودی او و عُذرخواه
من غلامِ زَلَّتِ مستِ اِلٰه

پُشت‌دار: پشتیبان، حامی

زَلَّت: لغزش

مولوی، مثنوی
دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۹

من غِرّه به سُست‌خندهٔ او
ایمن گشتم که او خَموش است

سُست‌خنده:
تبسّم، لبخند

هُش دار که آبِ زیرِ کاه است
بحری‌ست که زیرِ کَه به جوش است

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۳۸۰

گنج حضور

در رویِ تو بنگرد، بخندد
مغرور مشو که روی‌پوش است

روی‌پوش: ظاهرسازی،
پوشاندن باطن

شیری‌ست که غم ز هیبتِ او
در گور مقیم همچو موش است

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۳۸۰

چو آب آهسته زیرِ گه درآیم
به ناگه خرمنِ گه دررُبایم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۲۴

کم از ناودان من قطره‌قطره
چو طوفان من خرابِ صد سرایم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۲۴

حَزم آن باشد که ظنِّ بَد بَری
تا گریزیّ و شوی از بَد، بَری

حَزم: تأمّل با هشیاریِ نظر

حَزم، سُوءِ الظن گفته‌ست آن رسول
هر قدم را دام می‌دان ای فَضول

مولوی، مثنوی
دفتر سوم
بیت ۲۶۷_ ۲۶۸

فَضول: زیاده‌گو، کسی که به کارهای غیرِضروری بپردازد.

گلبانگ حضور

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت ۲۶۹

اوستاخ: گستاخانه

روی صحرا هست هموار و فراخ
هر قدم دامی‌ست، کم ران اُوستاخ

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت ۲۷۰

آن بُزِ کوهی دَوَد که دام کو؟
چون بتازد، دامش افتد در گلو

گنج حضور

زین کمین، بی صبر و حَزمی کَس نَجَست
حَزم را خود، صبر آمد پا و دست

حَزم کن از خورد، کین زَهرین گیاست
حَزم کردن زور و نورِ انبیاست

مولوی، مثنوی، دفتر
سوم، بیت ۲۱۳ و ۲۱۴

گنج حضور

کاه باشد کو به هر بادی جَهَد
کوه کی مر باد را وزنی نَهد؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵ و ۲۱۶

هر طرف غولی همی خوانَد تو را
کِای برادر راه خواهی؟ هین بیا

گنج حضور

ره نمایم، همرهت باشم رفیق
من قلاووزم در این راهِ دقیق

قلاووز: پیشاهنگ، پیشرو

نی قلاوزست و، نی رَه داند او
یوسفا کم رو سویِ آن گرگ‌خو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷ و ۲۱۸

گنج حضور

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم،
بیت ۲۱۹ و ۲۲۰

حَزم، آن باشد که نفریبد تو را
چرب و نوش و دام‌هایِ این سرا

که نه چربِش دارد و نی نوش، او
سِحر خوانَد، می‌دَمد در گوش، او

گفت حق که بندگانِ جفتِ عَوْن

بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

«حق تعالی فرموده است: بندگانی که مشمولِ یاری و عنایتِ حق قرار گرفته‌اند، در روی زمین به آهستگی و فروتنی، [تسلیم و فضاگشایی] گام برمی‌دارند.»

«وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا »

«بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.»

قرآن کریم، سورهٔ فرقان (۲۵)، آیهٔ ۶۳

پا برهنه چون رَوَد در خارزار؟
جز به وقفه و فِکرَت و پرهیزگار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۵

گنج حضور

زین نظر، وین عقل، نآید جز دَوار
پس نظر بگذار و بگزین انتظار

دَوار:
سرگشتگی،
سرگردانی

ارتفاع: بالا رفتن، والایی
و رفعت جُستن
استماع: شنیدن

از سخن‌گویی مجویید ارتفاع
منتظر را بِهْ ز گفتن، استماع

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۵_۳۳۱۶

گنج حضور

منصبِ تعلیم، نوعِ شهوت است
هر خیالِ شهوتی در رَه بُت است
گر به فضلش پی ببردی هر فَضول
کی فرستادی خدا چندین رسول؟

فَضول: یاوه‌گو، کسی که به کارهای غیرِضروری می‌پردازد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۷_۳۳۱۸

عقلِ جزوی همچو برق است و دَرَخش
در دَرَخشی کَی توان شد سویِ وَخْش؟

دَرَخْش: آذرخش، برق

وَخْش: نامِ شهری در ماوراءالنهر کنارِ رودِ جیحون

نیست نورِ برق، بهرِ رهبری
بلکه امرست ابر را که می‌گِری

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۹_۳۳۲۰

برقِ عقلِ ما برای گریه است

تا بگرید نیستی در شوقِ هست

کُتّاب: مکتب‌خانه

تَن: فعلِ امر از مصدرِ تنیدن، دلالت دارد بر «خود را به هر چیزی بستن، بر چیزی یا کاری مصمّم بودن، مدام به کاری یا چیزی مشغول بودن»

عقلِ کودک گفت بر کُتّاب تَن

لیکَ نتواند به خود آموختن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۱_۳۳۲۲

گنج حضور

مُصیب:
اصابت‌کننده،
راست‌کار، راست و
درست عمل‌کننده

عقلِ رنجور آزَدَش سوی طبیب

لیک نبْود در دوا عقلش مُصیب

نَک شیاطین سوی گَردون می‌شدند

گوش بر اَسرارِ بالا می‌زدند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۳_۳۳۲۴

نک: اینک، بلکه

گنج حضور

می‌ربودند اندکی زآن رازها
تا شُهُب می‌راندشان زود از سما

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۵

شُهُب: جمعِ شِهاب، سنگ‌های آسمانی، گلوله‌های آتش

«إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ. وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دُحُورًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.»

«ما آسمانِ فرودین را به زینت ستارگان بیآراستیم. و از هر شیطان نافرمان نگه داشتیم.

تا سخن ساکنان عالَمِ بالا را نشنوند و از هر سوی رانده شوند. تا دور گردند و برای آنهاست عذابی دایم. مگر آن شیطان که ناگهان چیزی برباید و ناگهان شهابی ثاقب دنبالش کند.»

قرآن کریم، سورهٔ صافّات (۳۷)، آیهٔ ۶-۱۰

که رَوید آنجا رسولی آمده‌ست
هرچه می‌خواهید زود آید به دست

گر همی جویید دُرِّ بی‌بها
اُدْخُلُوا الْاَبْیاٰتَ مِنْ اَبْوابِها

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۶_۳۳۲۷

گنج حضور

می‌زن آن حلقهٔ دَر و بر باب بیست
از سویِ بامِ فلکْتان راه نیست

نیست حاجتْتان بدین راهِ دراز
خاکی‌ای را داده‌ایم اسرارِ راز

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۸_۳۳۲۹

www.ParvizShahbazi.com

پیشِ او آیید اگر خاین نی‌اید
نیشکر گردید ازو گرچه نی‌اید

مولوی، مثنوی،
دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۰

سبزه رویانَد ز خاکت آن دلیل
نیست کم از سُمِّ اسبِ جبرئیل

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۱

دلیل: پیشوا

اسبِ جبرئیل: اشاره به مبارک‌قدمی جبرئیل دارد که هرجا قدم می‌گذارد، آن‌جا سبز می‌گردد و موجبِ حیات و شکوفایی می‌شود.

گلبانگ حضور

سبز گردی تازه گردی در نُوی
گر تو خاکِ اسبِ جبریلی شوی

مولوی، مثنوی،
دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۲

گنج حضور

«رفتنِ گرگ و روباه در خدمتِ شیر به شکار»

شیر و گرگ و روبَهی بهرِ شکار
رفته بودند از طلب در کوهسار

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۱۳

گنج حضور

تا به پشتِ همدگر بر صیدها
سخت بر بندند، بند و قیدها

مولوی، مثنوی،
دفتر اوّل، بیت ۳۰۱۴

گلبن حضور

هر سه با هم اندر آن صحرایِ ژرف
صیدها گیرند، بسیار و شِگَرف

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۱۵

شِگَرف: نیکو و خوشایند، عجیب

گنج حضور

گرچه زیشان شیرِ نر را ننگ بود
لیک کرد اِکرام و همراهی نمود

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۱۶

اکرام: گرامی داشتن

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

این چنین شه را ز لشکر زحمت است
لیک همره شد، جماعت رحمت است

مولوی، مثنوی،
دفتر اوّل، بیت ۳۰۱۷

حدیث

«الجَماعَةُ رَحمَةٌ و فِی الْفُرقَةِ عَذابٌ»

«در جمع و جماعت، رحمت است
و در جدایی و تفرقه، عذاب.»

این چنین مه را ز اختر ننگ‌هاست
او میانِ اختران، بهرِ سخاست

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۱۸

سخا: بخشش و جوانمردی

من از برای مصلحت در حبسِ دنیا مانده‌ام
حبس از کجا من از کجا؟ مالِ کِرا دزدیده‌ام؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۲

امرِ شاوِرْهُمْ پیمبر را رسید
گرچه رایی نیست رایَش را نَدید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۹

ندید: همتا، نظیر

«... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ... .»

«... در کارها با ایشان مشورت کن ... .»

قرآن کریم، سورهٔ آل‌عمران (۳)، آیهٔ ۱۵۹

گنج حضور

در ترازو ،جو رفیقِ زر شده‌ست
نَی از آن‌که جو چو زر، گوهر شده‌ست

مولوی، مثنوی،
دفتر اول، بیت ۳۰۲۰



روح، قالَب را کُنون همره شده‌ست
مدّتی سگ، حارِسِ دَرگه شده‌ست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۱

حارِس: نگهبان، حراست کننده

«... وکَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیدِ ... .»

«... و سگشان بر درگاهِ غار
دو دستِ خویش دراز کرده بود... .»

قرآن کریم، سورهٔ کهف (۱۸)، آیهٔ ۱۸

عقل را با عقلِ یاری یار کن
اَمْرُهُمْ شُورىٰ بخوان و کار کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

«... وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ... .»

«... و کارشان بر پایهٔ مشورت با یکدیگر است ... .»

قرآن کریم، سورهٔ شورىٰ (۴۲)، آیهٔ ۳۸

گنج حضور

چون که رفتند این جماعت سویِ کوه
در رکابِ شیرِ با فَرّ و شکوه

گاوِ کوهی و بُز و خرگوشِ زَفْت
یافتند و کارِ ایشان پیش رفت

زَفْت: بزرگ، ستبر

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۲۲_۳۰۲۳

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

هرکه باشد در پیِ شیرِ حِراب
کم نیآید روز و شب او را کباب

حِراب: جنگ، جنگی

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۲۴

گنج حضور

چون ز کُه در بیشه آوردندشان
کشته و مجروح و اندر خون‌کَشان
گرگ و روبَه را طمع بود اندر آن
که رَوَد قسمت به عدلِ خسروان

خسروان: شاهان

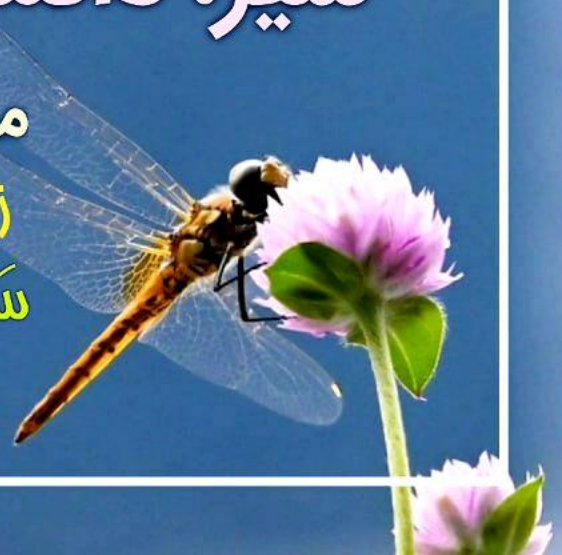
مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۲۵_۳۰۲۶

عکسِ طَمْعِ هر دوشان بر شیر زد
شیر، دانست آن طمع‌ها را سَنَد

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۲۷

زدنِ عکس: منعکس شدن، معلوم شدن

سَنَد: چیزی که بدان اعتماد کنند، تکیه‌گاه، در این‌جا به‌معنی منشأ و سرچشمه



گنج حضور

هرکه باشد شیرِ اسرار و امیر
او بداند هرچه اندیشد ضمیر

مولوی،
مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۲۸

هین نگه دار ای دلِ اندیشه‌خو
دل ز اندیشهٔ بدی در پیشِ او

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بَیت ۳۰۲۹

اندیشه‌خو: دارای طبع و سرشتِ اندیشه و فکر؛ کسی که پیوسته در فکر اَست، اما نه فکرِ صواب، بلکه خیالاتِ واهی

گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۳۰

داند و خر را همی‌رانَد خَموش
در رُخت خندد برایِ روی‌پوش

خر را خموش راندن: کنایه از مُماشات کردن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۷

از پیِ آن گفت حق، خود را علیم
تا نیندیشی فسادی تو ز بیم

شیر چون دانست آن وسواسِشان
وانگفت و داشت آن دَم پاسِشان

وسواس: اندیشهٔ بد که بر دل بگذرد

پاس داشتن: حُرمت نگاه داشتن

مولوی

مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۳۱

گنج حضور

لیک با خود گفت: بنْمایم سزا
مر شما را ای خَسیسانِ گدا
مر شما را بس نیآمد رایِ من؟
ظَنّتان این است در اِعطای من؟

خَسیس: فرومایه، پست

اعطا: بخَشیدن

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۳۲_۳۰۳۳

از خدا غیرِ خدا را خواستن
ظنِّ افزونی‌ست و، کُلّی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،
بیت ۷۷۳

کافیَم، بدْهم تو را من جِمله خیر

بی‌سبب، بی‌واسطه یاریِ غیر

کافیَم بی‌نان تو را سیری دهم

بی‌سپاه و لشکرت میری دهم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت
۳۵۱۷_۳۵۱۸

گنج حضور

بی‌بهارت نرگس و نسرین دهم

بی‌کتاب و اوستا تلقین دهم

کافیَم بی داروَت درمان کنم

گور را و چاه را میدان کنم

مولوی،
مثنوی، دفتر
چهارم، بیت
۳۵۲۰_۳۵۱۹



عقل، قربان کُن به پیشِ مصطفیٰ
حَسبِیَ‌الله گُو که الله‌ام کَفیٰ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ﷺ ... .»

«آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست ... ؟»

قرآن کریم، سورهٔ زمر (۳۹)، آیهٔ ۳۶

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ﷺ ... .» قرآن کریم، سورهٔ زمر (۳۹)، آیهٔ ۳۸

«... بگو: خدا برای من بس است ... .»

ای خِرَد و رایِتان از رایِ من
از عطاهایِ جهان‌آرایِ من

جهان‌آرا: آرایش‌دهندهٔ جهان، کنایه از گسترده و جهان شمول

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۴

نقش با نقّاش چِه اسْگالَد دِگر؟
چون سِگالِشْ اوش بخشید و خبر

سِگالیدن: اندیشیدن و فکر کردن، به‌خصوص اندیشهٔ بد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۵



این چنین ظَنِّ خسیسانه به من مَر شما را بود؟ ننگانِ زَمَن؟

زَمَن: زمان، روزگار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۶

ظُانّین بِاللّـهِ ظَنَّ السُّوء را
چون منافق سَر بیندازم جدا

آنان که نسبت‌به خداوند، گمانِ بد برند، باید
همانندِ منافقان، سرشان را قطع کنم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۷

«وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ... .»

«و مردان و زنان منافق و مردان
و زنانِ مشرک را که بر خدا
بدگمانند عذاب کند... .»

قرآن کریم، سورهٔ
فتح (۴۸)، آیهٔ ۶

گنج حضور

مولوی، مثنوی،
دفتر اول، بیت
۳۰۳۹_۳۰۳۸

وارهانَم چرخ را از ننگتان
تا بمانَد در جهان این داستان

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش
بر تبسّم‌هایِ شیر، ایمن مباش

مالِ دنیا شد تبسّم هایِ حق
کرد ما را مست و مغرور و خَلَق

خَلَق: ژنده، کهنه، پوسیده

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۰

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۱

سَنَد: شخصِ موردِاعتماد

فقر و رنجوری به استت ای سَنَد

کآن تبسّم، دامِ خود را برگَنَد

قرآن کریم، سورهٔ اعراف (۷)، آیهٔ ۱۸۲

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.»

«و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی‌دانند به‌تدریج خوارشان می‌سازیم.»


برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.
www.parvizshahbazi.com